

دکتر الین فیلیپس، مقدمه جغرافیای تاریخی: درس چهارم - دشت‌ها و شفلا

این دکتر الین فیلیپس است که اولین سخنرانی خود را در مورد جغرافیای تاریخی در مورد دشت‌ها و شفلا در اسرائیل انجام می‌دهد. دکتر فیلیپس و همسرش پری سال‌های زیادی در کالج دانشگاه اورشلیم و همچنین در کالج گوردون تدریس کرده‌اند. دکتر الین فیلیپس

ما در حال ادامه‌ی مسیر خود در جغرافیای تاریخی هستیم و یکی از چیزهایی که در ابتدای سخنرانی مقدماتی متوجه شدیم این است که اینجا سرزمین بینابین است. بنابراین کاری که این بار می‌خواهیم انجام دهیم این است که به برخی از تأثیرات خارجی که در خارج هستند و زندگی را برای قوم خدا که در این سرزمین بینابین کاشته شده‌اند، کمی دشوار می‌کنند، نگاهی بیندازیم. وقتی کتاب عهد را می‌خوانید، متوجه می‌شویم که خدا از این تأثیرات خارجی و قدرت‌های خارجی اطراف اسرائیل، زمانی که آنها نافرمانی می‌کردند، استفاده کرد تا آنها را به حالت انضباطی برساند که در آن آنها را تنبیه کند، و این به منظور بازگرداندن آنها به رابطه‌ی عهد با او بود.

و بنابراین ما امروز قصد داریم به برخی از این تأثیرات خارجی نگاهی بیندازیم. می‌خواهیم نگاهی به شفلا بیندازیم. به نقشه‌هایمان نگاه خواهیم کرد و سپس به سمت شمال حرکت خواهیم کرد و بررسی خواهیم کرد که چگونه فنیقیه تهدید و حشتناک پرستش بعل را به ویژه به پادشاهی شمالی وارد کرده است.

ما به تهدیدات شمال شرقی از سوریه یا آرام، همانطور که در متن کتاب مقدس آمده است، نگاهی خواهیم انداخت و در نهایت به دوره عهد جدید خواهیم پرداخت و خواهیم دید که قیصریه روم چگونه بر این سرزمین تأثیر می‌گذارد، هم از نظر ورود نفوذ رومی-یونانی و هم از نظر اینکه مکانی است که انجیل از آنجا صادر می‌شود. بنابراین بیایید به این چهار منطقه نگاه کنیم، روی آنها تمرکز کنیم، اما قبل از انجام این کار فقط یک مرور مختصر. ما به این سرزمین همانطور که بود نگاه کردیم، درست است، یک برش کوچک، درست در اینجا بین برخی از تأثیرات اصلی، و دریافتیم که این یک میدان آزمایش ایمان برای قوم خدا بود، همانطور که در این سرزمین کاشته شدند.

با کمی تمرکز بیشتر، دیدیم که این مردم در منطقه‌ی کوهستانی ساکن بودند، در واقع بیشتر آنها در این منطقه‌ی کوهستانی ساکن بودند و متوجه شدیم که اورشلیم درست همین حوالی است و درست در وسط این منطقه‌ی کوهستانی قرار دارد، منطقه‌ای بسیار منزوی‌تر که به این معنی است که بسیار محافظت‌شده‌تر است و همچنین کشاورزی خوب بود، به خصوص زمانی که مردم مطیع بودند و سپس خدا از آسمان بر آنها باران می‌بارید و آنها محصولات کشاورزی خوبی داشتند. البته همه این چیزها ضعیف بودند و آنها در منطقه‌ای حاشیه‌ای زندگی می‌کردند و بنابراین، همانطور که قبلاً گفتیم، ما زمینه‌ی آزمایش ایمان را داریم همانطور که در اظهارات مقدماتی اشاره کردم، با نگاهی به مسیر بعدی، مناطقی داریم که باید به طور خاص به آنها توجه کنیم.

اول از همه، ما به دشت فلسطین در آن بیضی سفید پایین نگاه می‌کنیم، و به منطقه شفله نگاه خواهیم کرد زیرا درست در شرق دشت فلسطین است. اینجا منطقه دشت است. در اینجا ما آن کوهپایه‌ها را داریم، قبل از اینکه به منطقه تپه‌ای برسیم، و همانطور که اینجا اشاره کردم، شفله یک کلمه عبری است، و در واقع به معنای پست یا کاهش یافته است، اگر بخواهید، و بنابراین به کوهپایه‌ها، کوهپایه‌های غربی این منطقه تپه‌ای اشاره دارد.

چیزی که به آن تبدیل می‌شود یک منطقه حائل است. ما با اصطلاح منطقه حائل آشنا هستیم، قدرت اصلی در دشت ساحلی، و به ویژه در اوایل سکونت اسرائیل، این فلسطینیان بودند. آنها مردمی را که در منطقه کوهستانی اسکان داده شده و ساکن شده بودند، تهدید می‌کردند، و منطقه حائل دو طرفه عمل می‌کند.

وقتی قوم خدا قوی‌تر باشند، می‌توانند از آن منطقه حائل عبور کنند. وقتی فلسطینی‌ها به قدرت برسند، آنها نیز از طریق منطقه حائل وارد خواهند شد. ما همچنین به سامره و به ویژه پادشاهی شمالی نگاه خواهیم کرد.

اینجا سامره است، درست همینجا در این مربع آبی. فنیقیه، قدرت بزرگی در آن منطقه، که پرستش بعل از آنجا خواهد آمد. شهرهای صور و صیدا در آن زمینه مهم هستند، و درست در میان آنها، کوه کرمل را داریم. و بنابراین این دومین منطقه بزرگی خواهد بود که می‌خواهیم به آن نگاه کنیم.

سومین چیزی که ما بر آن تمرکز خواهیم کرد، همانطور که قبلاً گفتم، سوریه در شمال شرقی خواهد بود. آنها همیشه سعی خواهند کرد بر شهر بزرگ و دورافتاده گیلاد تمرکز کنند. کمی بعد به آن خواهیم پرداخت، و اسرائیل، پادشاهی شمالی اسرائیل، سعی خواهد کرد از آن شهر دفاع کند و بنابراین آن یک نقطه کانونی خواهد بود و سپس همانطور که لحظه‌ای پیش گفتم، ما در دوره عهد جدید و پس از آن نیز بر شهر قیصریه تمرکز خواهیم کرد، جایی که رومی‌ها در خود سرزمین جای پای یا نفوذی پیدا کردند.

بنابراین، اینجا چهار مکانی هستند که ما می‌خواهیم هنگام بررسی چگونگی مقابله اسرائیل با تأثیرات خارجی به هر شکلی، بر آنها تمرکز کنیم. اول از همه، دشت فلسطین و شغلا. در اینجا نگاهی دیگر به منطقه خود داریم. که می‌خواهیم به آن پردازیم، و چیزی که می‌خواهیم همین‌جا روی آن تمرکز کنیم، پنج شهر فلسطین است.

دانستن این موارد بسیار مهم است. غزه اولاً درست در دشت ساحلی جنوبی قرار دارد. سپس اشکلون را داریم که آن هم یک شهر بزرگ فلسطینی است.

اشدود کمی در داخل خشکی و همچنان مهم است. خواهیم دید که هر یک از این موارد در مجموعه‌ای از روایت‌های مهم که قرار است در مورد آنها صحبت کنیم، نشان داده می‌شوند. با حرکت به سمت داخل خشکی، گات را درست در حاشیه منطقه کوهپایه‌های شغله و سپس در نهایت خود اکرون خواهیم داشت.

از این شهرها در روایات مهم نام برده خواهد شد و مهم است که آنها را در ذهن داشته باشیم. همچنین توجه داشته باشید که اگر می‌توانید نقشه را ببینید، ما خطوط قرمزی داریم که از اینجا عبور می‌کنند و اینها دو شاخه از مسیر بین‌المللی هستند که از زمین عبور می‌کنند. خود شاخه ساحلی از شهرهای غزه، اشکلون، اشدود عبور خواهد کرد و سپس در محل اتصال افیق به هم می‌رسند.

بعدتر بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد. شاخه داخلی نیز وجود دارد که دامنه کوه‌ها را در بر می‌گیرد و همانطور که می‌بینیم، از جت و اکرون عبور خواهد کرد. شهرهای بسیار مهمی که باید در نظر داشته باشید، و به ویژه شهرهایی که پنج‌گانه هستند، اتحادیه پنج شهر برای فلسطینیان.

یکی از نکاتی که می‌خواهیم در مورد این منطقه به آن اشاره کنیم این است که، به دلیل اینکه فلسطینی‌ها بیشتر در معرض تأثیرات خارجی هستند، به هر حال، گروهی از مردم هستند که از آن سوی دریای مدیترانه آمده‌اند؛ اینها مردمی هستند که جهان‌وطن‌ترند. آنها ثروتمندترین، همه چیزهایی را که ظاهراً با سطح بالاتری از تمدن و فرهنگ همراه است، دارند و همانطور که خواهیم دید، در برخی موارد، برای بنی‌اسرائیل جذاب هستند. ما به ویژه در مورد سامسون و روایت‌های سامسون فکر خواهیم کرد، زیرا او مجذوب فرهنگ فلسطینی‌ها شده است.

همانطور که خواهیم دید، منطقه‌ای بسیار جهان‌وطن‌تر و همچنین قدرتمندتر، از مزایای سلاح‌های پیشرفته‌ای برخوردار است که اسرائیلی‌ها ندارند. بنابراین به این به عنوان نوعی برخورد فرهنگی فکر کنید. اگر می‌خواهید مقایسه‌ای انجام دهید، ما در اینجا در مورد چیزی صحبت می‌کنیم که ممکن است منطقه شهر نیویورک و کل ساحل شرقی باشد، و آنچه که برای افرادی که در کوه‌های ورمونت، نیوهمپشایر یا شمال ایالت نیویورک زندگی می‌کنند، نمایانگر است.

یک تضاد وجود دارد، یک تضاد فرهنگی وجود دارد. وقتی به این منطقه‌ی فلسطینی فکر می‌کنیم، بدیهی است که آنها باید راه‌هایی برای ورود به مناطق کوهستانی داشته باشند. در روزگار ما، می‌توانستید سوار ماشین شوید و از تپه‌ها بالا بروید، و مهم نیست چه اتفاقی بیفتد، به آنجا می‌رسید.

آن موقع همه چیز خیلی آسان نبود، چون از بعضی جهات، این تپه‌های بسیار ناهموار در منطقه‌ی کوهستانی، به عنوان یک سد دفاعی طبیعی برای مردمی که آنجا زندگی می‌کردند، عمل می‌کردند و بنابراین راه‌های خاصی وجود داشت که ورود به آنجا را آسان‌تر می‌کرد و اتفاقاً مجموعه‌ای از دره‌ها بودند که از غرب به شرق از منطقه‌ی شغله عبور می‌کردند و ما الان می‌خواهیم کمی بیشتر به آنها بپردازیم. می‌توانید آنها را با رنگ زرد ببینید، و ما می‌خواهیم روی سه شمالی‌ترین آنها تمرکز کنیم زیرا برای برخی از داستان‌هایی که داریم مهم خواهند بود. اول از همه، ما دره‌ی ایجالون را داریم که گاهی اوقات ایجالون تلفظ می‌شود، بسته به متنی که می‌خوانید، چه ترجمه‌ای می‌خوانید، و همچنین باید توجه داشته باشید که شهرهایی وجود دارند که نسبتاً مهم هستند. در مورد هر یک از این دره‌ها.

آنها از برخی جهات به عنوان شهرهای دفاعی عمل می‌کنند. برای دره ایجالون، شهر اصلی ما جازر است و این در چندین زمینه مهم خواهد بود. ما امروز در داستان‌هایمان به آن زیاد اشاره نمی‌کنیم، اما هنگام خواندن متن کتاب مقدس، جازر را در نظر داشته باشید زیرا شهری بسیار مهم است.

در واقع، این شهر تا حدودی به عنوان یک چهارراه عمل می‌کند. اگر قرار است در آن مسیر بین‌المللی که قبلاً در موردش صحبت کردم، که از شمال به جنوب امتداد دارد و بالا و پایین می‌رود، از شمال به منطقه کوهستانی برسید، باید به گِزر برسید. این تبدیل به چهارراه ما می‌شود و بنابراین، ما کارهای مهمی داریم که قرار است در گِزر انجام شوند.

در واقع، وقتی سلیمان، سال‌ها پس از دوره‌ای که امروز واقعاً در مورد آن صحبت خواهیم کرد، وقتی سلیمان پادشاهی را به دست می‌گیرد، یکی از شهرهایی که او تقویت می‌کند، جازر است زیرا او می‌داند که چقدر مهم است. بنابراین جازر مهم است. با حرکت به سمت جنوب، دره‌های ما که مسیرهای دسترسی از دشت فلسطین به منطقه کوهستانی هستند، دره سورک را داریم.

برای اهداف ما، شهرهای دیگری نیز در اینجا مهم هستند، اما برای اهداف ما، ما از یک طرف به دو شهر تیمنا اشاره خواهیم کرد، که دقیقاً همینجا قرار است باشد، و سپس بیت شمش درست در همین مکان. تیمنا کمی دورتر در غرب و بیت شمش دورتر در شرق قرار دارد. باز هم، دو روایت وجود خواهد داشت که حول این شهرها متمرکز خواهند بود، بنابراین می‌خواهیم به آنها توجه کنیم.

آنها واقعاً به هم نزدیک به نظر می‌رسند، اما از نظر تأثیرات فرهنگی، دنیایی کاملاً متفاوت خواهند بود. و در نهایت، سومین دره‌ای که می‌خواهیم از نظر روایت‌هایمان روی آن تمرکز کنیم، دره الا نام دارد و شهر مهمی که قرار است در اینجا به آن اشاره کنیم، شهر آزگاه است که تقریباً در همان حوالی قرار دارد و باز هم روایتی نسبتاً مهم، روایتی که از داستان‌های مدرسه یکشنبه‌مان به خوبی می‌دانیم در دره الا روایت خواهد شد، اما شما باید آزگاه را هم در نظر بگیرید. باز هم، شهرهای اینجا مهم هستند زیرا همان‌هایی هستند که در متن

کتاب مقدس آمده‌اند و به نوعی نگهبانان یا محافظانی هستند که از غرب به شرق و به سمت تپه‌ها حرکت می‌کنند.

بیاید اولین روایت خود را که در منطقه شغله اتفاق می‌افتد، بررسی کنیم. این روایت به ویژه جالب خواهد بود زیرا روایت سامسون است. سامسون در کتاب داوران بسیار مورد توجه قرار گرفته است.

همانطور که می‌بینید، فصل‌های ۱۳ تا ۱۶ به سامسون اختصاص داده شده است، و به نظر من یکی از دلایل این امر این است که سامسون قرار است یکی از چهره‌های اصلی رویارویی با فلسطینیان باشد. داوران توسط خدا برانگیخته می‌شوند تا با تهدیدات خارجی از اطراف خود مقابله کنند، اما فلسطینیان احتمالاً در اینجا از اهمیت بالایی برخوردار خواهند بود زیرا مشتاقانه منتظرند ببینند وقتی شائول و داوود، به ویژه، شروع به تأسیس پادشاهی می‌کنند، چه اتفاقی می‌افتد. این تهدید فلسطینیان خواهد بود که آن دو نفر درگیر آن خواهند شد.

بنابراین سامسون به نوعی زمینه را برای این امر فراهم می‌کند. سامسون، همانطور که از داستان‌هایش و خواندن متن کتاب مقدس می‌دانیم، شخصیت بسیار جالبی است. او کسی است که قبل از تولدش به عنوان یک نذیره تعیین شده بود.

نذیره‌ها برای انجام کار خدا کنار گذاشته شدند و بنابراین، او به این کار فراخوانده شده است. مادر و پدرش از کل این مأموریتی که او دارد آگاه می‌شوند. فصل ۱۳ به دیدار فرشته خداوند اختصاص دارد که ابتدا بر همسر مانوح، مادر سامسون، و سپس در نهایت بر خود مانوح ظاهر می‌شود.

، قرار بود نذیره‌ها سبک زندگی نسبتاً سختگیرانه‌ای داشته باشند. آنها نمی‌توانستند با مرگ در تماس باشند، موهایشان نباید کوتاه می‌شد و همچنین نمی‌توانستند از هیچ یک از محصولات تاک استفاده کنند. همانطور که با خواندن این روایات می‌بینیم، سامسون موفق شد بیشتر آن جنبه‌های خاص نذر را زیر پا بگذارد و البته، مو در اینجا مسئله اصلی خواهد بود.

برای اهداف ما، ما قصد نداریم خیلی روی این موضوع تمرکز کنیم، اگرچه باید پیشینه آن را بدانیم. چیزی که می‌خواهیم به آن توجه کنیم این است که سامسون، که اهل شهر زورا است، که همین نزدیکی است، اتفاقاً در قبیله دان است. جالب اینجاست که منطقه قبیله‌ای دان در ابتدا بین این منطقه دشت ساحلی و خود منطقه کوهستانی قرار داشت.

بخشی از آن قبیله دان قرار است بعداً در کتاب داوران مهاجرت کنند، اما به هر حال، آنها در این نقطه اینجا هستند و سامسون اهل زورا است. توجه داشته باشید که این منطقه از تیمنا در شرق دورتر است. آنجا تیمنا است.

می‌گویند که سامسون به تیمنا رفت، و البته، او آنجا چه می‌کند؟ او یک زن فلسطینی پیدا می‌کند. او مجذوب این چیزهایی می‌شود که به نظر می‌رسد جهانی‌تر و بسیار جذاب‌تر هستند. اغلب، وقتی روایت سامسون را آموزش می‌دهیم، یکی از چیزهایی که می‌خواهیم به آن توجه کنیم این است که چقدر این موضوع برای هر فرد، تهدیدآمیز است، زیرا ما با چیزهایی روبرو می‌شویم که در ظاهر جذاب به نظر می‌رسند، و برای سامسون سقوط او همچنان جذب زنان فلسطینی بود.

اولی زنی اهل تیمنا بود. وقتی او به آنجا رفت، والدینش کمی وحشت‌زده شدند، اما او گفت: «یک زن است. آنجاست. من او را می‌خواهم.»

والدینش می‌گویند، چرا نمی‌توانی با یک دختر یهودی خوب، یک زن اسرائیلی، ازدواج کنی؟ اما او فشار می‌آورد و بنابراین آنها این ازدواج را ترتیب می‌دهند. در مشیت الهی، و البته، همانطور که ما در کتاب داوران پیش می‌رویم، یکی از چیزهایی که می‌بینیم این است که خدا در حاکمیت خود دائماً حتی از طبیعت گناه‌آلود مردم برای تحقق اهداف خود استفاده می‌کند، و این قطعاً در مورد سامسون صادق است، زیرا اگرچه او توسط زنانی که فلسطینی‌های دشمن هستند اغوا می‌شود، همانطور که آن روایت‌ها آشکار می‌شوند، او برای فلسطینی‌ها ویرانی به بار می‌آورد زیرا در نهایت تعداد قابل توجهی از آنها را خواهد کشت. او دم روباه‌ها را به هم می‌بندد، آنها را آتش می‌زند و مزارع و غله‌های فلسطینی‌ها را می‌سوزاند، و در اینجا یک وضعیت تلافی‌جویانه مداوم وجود دارد، و سامسون نیز از تمایل خود، یا شاید بهتر است بگوییم خدا از تمایل سامسون برای انتقام گرفتن برای اجرای داوری بر فلسطینی‌ها استفاده می‌کند.

بنابراین این اتفاق است که در آن روایت‌های اولیه می‌افتد. با این حال، بخش غم‌انگیز ماجرا این است که نه تنها فلسطینی‌ها مورد قضاوت قرار می‌گیرند، بلکه می‌بینیم که در نتیجه‌ی نحوه‌ی روایت این زن فلسطینی، او به نوعی او را رها می‌کند و داستانی طولانی در پایان فصل ۱۴ وجود دارد که می‌توانید با خواندن آن، داستان را به پایان برسانید. وقتی او برمی‌گردد تا او را پیدا کند، معلوم می‌شود که او به یکی از افرادی که هنگام فرار از پرونده با او همراه بوده، داده شده است و بعداً، در نتیجه‌ی انتقام او از فلسطینی‌ها، همسر سابقش و پدرش توسط فلسطینی‌ها کشته می‌شوند.

بنابراین چیزهای بسیار زشتی وجود دارد که بخشی از این داستان هستند. همانطور که سامسون به ورود به قلمرو فلسطینیان ادامه می‌دهد، توسط زنان، توسط فرهنگ معاصر اطرافش وسوسه می‌شود، دوباره به غزه می‌رود، دورتر در ساحل، فراتر از جایی که نقشه ما اینجا است، در واقع، و آنجا یک فاحشه پیدا می‌کند. باز هم، روایت خوشایندی نیست، اما یکی از چیزهایی که از نظر جغرافیای خود متوجه می‌شویم این است که وقتی فلسطینیان در نیمه شب می‌خواهند او را بگیرند، او بلند می‌شود، درها و دروازه‌ها و میله‌های شهر را برمی‌دارد و آنها را تا هبرون حمل می‌کند، که کار ساده‌ای نیست زیرا غزه در منطقه همسطح دریا قرار دارد، و همانطور که این چیزها را حمل می‌کند، به هبرون یا حبرون می‌رود، و اینجا حدود ۲۵۰۰ فوت بالاتر از سطح دریا است.

بنابراین سامسون در حال نشان دادن قدرت بدنی و قدرت خارق‌العاده‌ای است که به او داده شده است، اگرچه این کار جز نشان دادن آن، کار دیگری انجام نمی‌دهد. در واقع هیچ کاری علیه فلسطینیان انجام نمی‌دهد. از برخی جهات، می‌توان گفت که سامسون، شاید در اواخر عمرش، شروع به تلاش برای رفتن به خانه می‌کند، زیرا او از غزه دور می‌شود، که به نوعی دورترین جایی است که از خانه، چه از نظر جغرافیایی و چه احتمالاً از نظر معنوی، به آنجا رسیده است، و به دره سورک برمی‌گردد، اما او هنوز با یک زن فلسطینی که این بار نامش دلیده است، در حال معاشقه است، و ما روایت دلیده را می‌خوانیم و اینکه چگونه او را اغوا می‌کند و سپس به سرزنش او ادامه می‌دهد تا اینکه سرانجام تسلیم می‌شود و منبع قدرت خود را به او می‌گوید و فلسطینیان به او حمله می‌کنند، موهایش را کوتاه می‌کنند و او را به غزه زندانی می‌کنند، و همانطور که در روایت سامسون می‌بینیم، حتی در مرگش، که مرگی وحشتناک است، او در معبد با خدای خود در آنجا است، او خواهد گفت، خدای من، برای چشمانم که از حدقه بیرون آورده شده‌اند، به عبارت دیگر، روح انتقام او آخرین باری که او به آن متوسل می‌شود، اما خدا از آن برای مرگ فلسطینیانی که جمع شده‌اند استفاده خواهد کرد. در آن معبد، در آن برهه از زمان.

بنابراین زندگی سامسون یک معما است. این یک معما است از این نظر که خدا از کسی استفاده می‌کند که بسیار خودخواه، بسیار غرق در انتقام، بسیار غرق در احساسات خود است، و با این حال خدا واقعاً از او استفاده می‌کند. همانطور که می‌بینیم این موضوع در جغرافیا آشکار می‌شود، یک جنبه بسیار مفید دیگر نیز می‌بینیم زیرا تضاد و تقابل فرهنگی را، حتی در یک منطقه جغرافیایی بسیار کوچک، بین فلسطینیان و بنی‌اسرائیل می‌بینیم.

در ادامه، در نهایت همچنان در منطقه شفله می‌مانیم، اگرچه باید کمی به سمت شمال حرکت کنیم تا بتوانیم داستان را همانطور که شروع می‌شود، دنبال کنیم، در کتاب اول سموئیل، فصل‌های ۱ تا ۴، با موقعیتی روبرو خواهیم شد که در آن صندوق عهد، باید بگویم فصل‌های ۴ تا ۶، ببخشید، صندوق عهد، که در شیلوه بود درست همینجا در تپه، دوباره به خاطر داشته باشید، تپه منزوی، محافظت شده، قابل دفاع، مکانی عالی برای صندوق عهد، صندوق خدا، است که البته نمایانگر سکونت او در میان آنهاست. اینجاست، در مکانی محافظت شده است، در شیلوه است، کاهن اعظم الی است، اما همانطور که متوجه شدیم، یک تهاجم بزرگ رخ داده است. اگر فلش‌ها را اینجا دنبال کنید، فلسطینی‌ها را می‌بینیم که به افیق رسیده‌اند، جایی که محل اتصال شاخه غربی مسیر ساحلی بین‌المللی ما به شاخه شرقی می‌رسد، و دلیلی برای این وجود دارد.

اگر به افیق نگاه کنید و یارکون را درست اینجا ببینید، این رودخانه یارکون است، و بنابراین شما به راحتی نمی‌توانستید، چه با سربازانتان و چه با تأسیسات تجاری‌تان، یا هر چیز دیگری، از آن رودخانه عبور کنید، و بنابراین آنها باید به این نقطه از افیق می‌آمدند. این بدان معناست که کنترل افیق بسیار مهم است، و به همین دلیل فلسطینیان در افیق اردو زده‌اند، و باید بگویم که یک نبرد بزرگ بین مجموعه‌ای از نبردها بین فلسطینیان در افیق و بنی اسرائیل در ابن عزر رخ خواهد داد. این پیشینه این روایت است، و همانطور که به یاد دارید، به خصوص پس از شکست در نبرد با فلسطینیان، بنی اسرائیل می‌گویند، خب، اگر صندوق عهد اینجا با ما بود، اوضاع خیلی بهتر می‌شد، و البته آنچه اینجا می‌بینیم همان چیزی است که من در پرائتز بالا به آن اشاره کردم و آن کاهش حس تقدس و حضور باشکوه و شکفت‌انگیز خدا به شکلی که در صندوق عهد نمایان است، و سپس سوءاستفاده از آن، با این فرض که می‌توانند از آن به عنوان نوعی جادو استفاده کنند و آن را بیرون بیاورند، و این فقط فرض آنها را به این می‌رساند که این کار باعث پیروزی آنها در نبرد می‌شود.

البته، این کاملاً فرض و گمان است، و آنها واقعاً نبرد را در منطقه افیق و ابن عزر شکست می‌دهند. در آنجا درگیری بزرگی رخ می‌دهد، فلسطینیان صندوق عهد را تصرف می‌کنند، و در واقع ابتدا به شهرهای فلسطینی، اشدود، سپس گات، و در نهایت اکرون برده می‌شود، و البته دوباره، با یادآوری آن روایات، ابتدا به اشدود مرکز فرهنگ فلسطینیان، برده می‌شود. در معبد آنجا قرار می‌گیرد، و البته، این جمله‌ای است که به معنای گفتن این است که خدای ما بهتر از خدای شماست.

او اکنون در خانه خدای ما، داگون، اقامت دارد، اما البته، همانطور که آن روایت را می‌خوانیم، داگون می‌افتد و از هم می‌پاشد، و بنابراین صندوق عهد در واقع نماینده خدای بنی اسرائیل نشان داده می‌شود، که البته حاکم و برتر است. علاوه بر این، فلسطینیان با شیوع بیماری‌های وحشتناکی روبرو هستند و بنابراین، بیش از هر چیز دیگری می‌خواهند از شر این چیز خاص خلاص شوند. آنها ابتدا آن را به گات و سپس به اکرون می‌فرستند.

توجه کنید که به آرامی به سمت خانه‌اش در حرکت است. هر یک از آن شهرها دچار شیوع همان نوع مشکل می‌شوند و در آن زمان آنها با کاهنان و فالگیران خود مشورت می‌کنند و می‌گویند: «اصلاً قرار است اینجا چه کار کنیم؟» و البته، آن کاهنان و فالگیران درک بسیار جالبی از آنچه خدای بنی اسرائیل می‌خواهد دارند، زیرا آنها به اندازه کافی می‌دانند که بگویند، ما باید آن را با یک قربانی گناه برگردانیم. و بنابراین آنها واقعاً این کار را می‌کنند.

برای اهداف جغرافیایی ما، آنچه در اینجا مهم است این است که از اکرون، درست همینجا، صندوق عهد از دره زورک بالا می‌رود و از تیمنا، جایی که قبلاً در موردش صحبت کردیم، عبور می‌کند. از یک گوشه عبور می‌کند و به بیت شمش می‌رسد. و همانطور که می‌توانید تصور کنید، مردم بیت شمش، بنی اسرائیلی‌هایی که آنجا هستند، در یک منطقه بسیار مرزی زندگی می‌کردند، درست است؟ چون ما اینجا بیت شمش را داشتیم، جایی که زورا بود وقتی قبیله دان و سامسون اینجا بودند.

بنابراین اینجا مرز، مرز است. و بنابراین آنها واقعاً نزدیک هستند، و آنها در حال تماشای این صندوق عهد هستند که با یک ارابه از دره زورک بالا می‌آید. و همانطور که داستان را می‌خوانیم، فلسطینی‌ها می‌گویند، اگر آن ارابه که توسط گاوهای که گوساله‌هایشان در طویله هستند کشیده می‌شود، اگر به حرکت مستقیم خود ادامه دهد، آنگاه می‌دانیم که این صندوق عهد خداوند است.

حالا، نکته‌ی آخری که احتمالاً باید در مورد این داستان خاص به آن توجه کنیم این است که وقتی به بیت شمش می‌رسد، قوم خدا در آنجا در واقع نسبت به فلسطینیان، حس کمتری نسبت به تقدس و قداست صندوق عهد دارند، زیرا آنها آن را باز می‌کنند، به داخل آن نگاه می‌کنند و این امر اثرات بسیار مخربی بر رفاه آنها نیز دارد. تعدادی از آنها کشته می‌شوند. اما حداقل این به ما درک دوباره‌ای از جغرافیا و نحوه‌ی عملکرد آن می‌دهد، زیرا منطقه‌ی کوهستانی، تکرار می‌کنم، قابل دفاع است، به راحتی محافظت می‌شود، منزوی است، مکانی که صندوق عهد باید در آن می‌ماند، زیرا همه مردم قرار است آن را پرستش کنند.

اما در عوض، راه خود را به اینجا باز کرده است. با این وجود، خدا موفق خواهد شد آن را بازگرداند، یا مردم، موفق خواهند شد از طریق فلسطینیان که آن را پس می‌فرستند، آن را بازگردانند. بیایید از آن فاصله بگیریم، به سمت جنوب.

ما اکنون از آن دره سورک به دره الا، یک قدم دیگر به سمت جنوب، نقل مکان می‌کنیم. و باز هم، درسی که می‌خواهیم از آن استفاده کنیم، و درسی که احتمالاً از پیشینه مدرسه یکشنبه خود به خوبی به یاد داریم، این است که داوود، که مردی جوان و کوچک است، از قبل به عنوان پادشاه مسح شده است، اما شائول هنوز در واقع پادشاه است، و داوود قرار است با جالوت، غول ما، درگیر شود. حال، اگر دوباره از جغرافیای آنچه اتفاق می‌افتد، درک کنیم، کمی بیشتر به درک این روایت کمک می‌کند.

خب، اول از همه، اینجا بیت لحم است، درست همان بالا، درست در تپه‌ای که آن تیر روی آن متمرکز شده است. داوود اهل بیت لحم است. پدر داوود آنجاست.

در واقع، داوود در حالی که برادرانش با ارتش اسرائیل بیرون بودند، گوسفندان را چوپانی می‌کرد و شائول سعی داشت از تجاوز فلسطینی‌ها جلوگیری کند، زیرا این دره الا یکی از راه‌هایی بود که فلسطینی‌ها از آن برای رسیدن به منطقه کوهستانی در منطقه بیت لحم استفاده می‌کردند. چرا منطقه کوهستانی برای آنها اینقدر جذاب است؟ خب، اولاً، همانطور که قبلاً گفتم، از نظر کشاورزی حاصلخیز است. در آنجا تاکستان‌ها و تاکستان‌های فوق‌العاده‌ای برای محصولات عالی خواهید داشت.

درختان زیتون. شما این چیزها را در شمله دارید، اما به هیچ وجه به اندازه مناطق کوهستانی حاصلخیز نیستند. بنابراین، این منطقه برای فلسطینی‌ها بسیار جذاب خواهد بود، به همین دلیل، و از همه مهم‌تر کنترل آن نیز برای آنها مهم است.

بنابراین، اصلاً جای تعجب نیست که پدر داوود، جسی، علاقه‌مند است داوود را به منطقه‌ای که نبرد یا بن‌بست در آن رخ داده است بفرستد تا ببیند برادرانش در چه وضعیتی هستند، زیرا اگر آن خط [جنگ] بشکند، بیت لحم نسبتاً آسیب‌پذیر خواهد بود. بنابراین نیروهای اسرائیلی از شهرک‌های کوهستانی محافظت می‌کنند. فلسطینی‌ها درست در همانجا بین سوکو و آزیقه اردو زده‌اند.

دقیقاً نمی‌دانم بنی اسرائیل بین آنها کجا هستند، اما احتمالاً جایی درست در لبه‌ی جایی که منطقه‌ی کوهستانی شروع می‌شود، بین منطقه‌ی کوهستانی و منطقه‌ی شمله است. و همانطور که لحظه‌ای پیش گفتیم، یک بن‌بست وجود دارد. شائول کسی است که باید می‌جنگید.

ما از روایات آموخته‌ایم که شائول شخصی است که از بقیه بنی اسرائیل یک سر و گردن بلندتر است. بنابراین اگر به چگونگی روایت این روایت فکر کنیم، جالوت هیکلی دارد و باید شائول با او می‌جنگید، اما وقتی جالوت آن چالش را مطرح می‌کند که می‌گوید: «یک نفر بیاید و با من بجنگد»، او بیرون نرفته است. شائول این کار را نکرده است.

داوود از راه می‌رسد. برادرانش از او عصبانی هستند، اما با این وجود، او خیلی زود متوجه می‌شود که مشکل چیست. او می‌رود و پنج سنگ برمی‌دارد و فلسطینی‌ها را نابود می‌کند.

و یکی از چیزهایی که او می‌گوید این است که دست یک خدای زنده است که به این موضوع رسیدگی خواهد کرد. و خدایا، متأسفم، داوود در طول این روایت مدام از خدا به عنوان خدای زنده یاد می‌کند، و او در این زمینه با جالوت روبرو می‌شود. اگر بخواهیم از روی زمین به آن نگاه کنیم، اگر بخواهید، ما در محل آزیقه ایستاده‌ایم و به سمت شرق نگاه می‌کنیم.

خب، ما اینجا هستیم. دره الیه جورایی مثل یه سگ دور خودش می‌چرخه، و بعد همینجا بالا میاد. وقتی به اون دیش ماهواره کوچیک نگاه می‌کنی، می‌تونی یه کم درکی از محل ارتش اسرائیل و محل وقوع این درگیری بهت بده.

در افق، ما کشور یهودیه را می‌بینیم، و بنابراین آن تپه طولانی را در آنجا می‌بینید، و بیت‌لحم درست در همین منطقه، همین جا، قرار داشته است. بنابراین اگر ما روی آزیکه ایستاده باشیم، و اگر سوکو این تپه اینجا باشد، پس ارتش فلسطینیان را در اطراف این بخش خاص از دره خواهید داشت. بنی اسرائیل را در اینجا اردو زده‌اید، و بنابراین می‌توانید ایده نسبتاً خوبی از محل وقوع این رویارویی و جایی که داوود سرانجام جالوت را نابود کرد، به دست آورید.

همانطور که فلسطینیان شروع به فرار می‌کنند، از دره الیه به سرعت خارج می‌شوند و گفته می‌شود که آنها تا جت فرار می‌کنند و بنابراین به سمت غرب حرکت می‌کنند و بنابراین، در این مرحله، بنی اسرائیل فضای بیشتری را در منطقه حائل بین خود و فلسطینیان در دشت ساحلی به دست می‌آورند. بنابراین، این فعلاً اولین منطقه رویارویی ما بین اسرائیل، قوم خدا و تأثیرات خارجی، به ویژه در آن منطقه دشت ساحلی فلسطینیان را به پایان می‌رساند و ما به سه روایت نگاه کرده‌ایم که نمونه‌هایی از آن را به ما ارائه می‌دهند. ضمناً، مشکلات با فلسطینیان متوقف نمی‌شوند.

آنها هنوز آنجا هستند، اما ما قصد داریم آنها را رها کنیم و در این مرحله به سمت شمال حرکت کنیم و کمی از آنچه بعداً اتفاق می‌افتد، در واقع، در طول سلطنت تقسیم شده، بین پادشاهی شمالی و آنچه که در تهدید فنیقیه داریم، درک کنیم. بنابراین بیایید ببینیم که این چگونه کار می‌کند. پس از تقسیم پادشاهی، چندین سلسله وجود دارد.

آنها خیلی دوام نمی‌آورند. بالاخره یک ژنرال و یک ارتش به نام عمری دارید، و اوضاع تا این لحظه از نظر محل پایتخت کمی متغیر بوده است، اما عمری پایتخت خود را به سامره منتقل می‌کند. اول از همه، در منطقه شکیم بود، سپس برای مدت کوتاهی به تیرزا رفت، و برای مدت کوتاهی به اینجا نقل مکان کرد، اما او قصد دارد آن را به سامره منتقل کند.

این بسیار قابل توجه است. روی نقشه اینطور به نظر نمی‌رسد، اما یکی از چیزهایی که وقتی به جغرافیا نگاه می‌کنیم به ما کمک می‌کند این است که ببینیم، در واقع، با حرکت به آن فاصله کوچک به سمت غرب عمری اساساً آغوش خود را باز می‌کند و فرهنگ غرب را بیشتر در آغوش می‌گیرد. ساماریا منطقه‌ای بسیار بازتر است.

از دیدگاه ما، این واقعاً خیلی منطقی نیست، چون، باز هم، اگر در اقیانوس باشیم، با ماشین و قایق و از این جور چیزها، خیلی راحت تر از جغرافیا عبور می کنیم. در آن شرایط اینطور نیست. و بنابراین اگر منطقه ای باز پست، کوهپایه ای و ناهموار داشته باشید، این منطقه ای است که دسترسی به آن بسیار آسان تر خواهد بود.

و بنابراین عمری عمداً در حال انجام حرکتی برای جذب تأثیرات غربی است. و البته، چه چیزی قرار است بیشترین تأثیر غربی را داشته باشد؟ قرار است فنیکه باشد. پسر عمری، اخاب، با یک شاهزاده خانم فنیقی ازدواج خواهد کرد که نامش، البته، ایزابل است.

و ایزابل و اخاب با هم کاری واقعاً موزیانه انجام می دهند. در واقع، از آن هم بدتر است. از نظر دین پادشاهی شمالی، این کاملاً خائنانه است.

پیش از این، پس از انشعاب در پادشاهی، یربعام پرستش گوساله طلایی و غیره را رواج داده بود، اما حداقل سعی داشت ظاهری از پرستش یهوه را به نمایش بگذارد. اکنون، با اخاب و ایزابل، آنها تقریباً پرستش بعل را وارد می کنند. بعل از زمان ایلای نبی حدود ۶۵۴+ میلادی وجود داشته است تا پرستش بعل را که از منطقه فنیکه می آمد، به چالش بکشد.

باز هم، صور و صیدا شهرهای اصلی ما هستند. و البته، نکته واقعاً جالب این است که ما قرار است کوه کرمل را اینجا به عنوان محل اصلی، چه بگوییم، برای این کار داشته باشیم. من قبلاً اشاره کرده ام که پرستش بعل یک دین دولتی است.

و وقتی به فنیکه در شمال فکر می کنید، فعلاً از نقشه کوچک ما همینجا، و به سامره فکر می کنید، به دلیل تهدیدات سیاسی از سوریه، که کمی بعد به آن خواهیم پرداخت، و همچنین فنیکه، اگرچه قبایلی بودند که در این منطقه به عنوان ارث به آنها زمین داده شد، قبیله اش همینجا، در واقع، مردم فنیکه تقریباً به سمت جنوب پیشروی کرده بودند. و بنابراین، کوه کرمل، رشته کوه نسبتاً مرتفع همینجا، کوه کرمل تقریباً به مرز مرز ژئوپلیتیکی بین فنیکه و این پادشاهی شمالی اسرائیل تبدیل شده بود. این موضوع مهم خواهد شد، و سپس باید بیشتر در مورد اینکه کوه کرمل چگونه است صحبت کنیم، اما به مرز سیاسی نیز فکر کنید.

کاملاً به قلمرو بعل نزدیک خواهد بود. همچنین از جهات دیگر نیز به قلمرو بعل نزدیک خواهد بود. فقط نگاهی گذرا به برخی از مناطق خود سامره.

بعداً، کل این بخش آکروپولیس از تل سامره پر از معابد و تأسیسات سلطنتی بزرگ است. اگر وقت داشتیم، نگاهی به معبد هیرودیس تا آگوستوس و پیامدهای آن می انداختیم. پایه و اساس آن آنجاست.

اما برای اهداف ما، و فکر می کنم در واقع دفعه قبل که به میدان مرکزی نگاه کردیم، آن را دیدیم، برای اهداف ما، ما به این منطقه ارگ اسرائیلی علاقه مند هستیم زیرا یافته های بسیار جالبی در آنجا وجود دارد که نشان دهنده ثروت خاندان سلطنتی پادشاهی شمالی است. تعداد زیادی عاج فنیقی، وارداتی در اینجا یافت شده است. بنابراین این به ما این حس را می دهد که آنها واقعاً فرهنگ فنیقی را پذیرفته بودند، حتی با وجود بقایای هنری آنها که در آنجا وجود دارد.

خب، همانطور که لحظه ای پیش گفتم، به دلیل اینکه این وضعیت پرستش بعل توسط اخاب و ایزابل عمیقاً نهادینه شده بود، خدا الیاس را برانگیخت. در اول پادشاهان ۱۷، می بینیم که او به طرز چشمگیری روی صحنه می آید. خود نام الیاس مهم است.

در بخش آخر آن، شکل اختصاری یهوه را می بینید، و سپس الی خدای من است. بنابراین حتی در نام الیاس، او اهمیت خدا را به عنوان خدای عهد جمع می کند. و البته، خود مردم، هنگامی که الیاس قدرت خدا را بر بعل نشان می دهد، خود مردمی که در حصار نشسته بودند، خواهند گفت: "خداوند، او خداست"

خداوند، او خداست. اما بیایید ببینیم که این از نظر جغرافیایی چگونه عمل می کند. اگر به این دماغه کوه کرمل نگاه کنید، همانطور که به دریای مدیترانه منتهی می شود، متوجه می شویم که از نظر زمین شناسی نوعی سنگ دارد که پوسیده می شود، نه اینکه پوسیده شود، بلکه به خاک های خوب، خاک های فوق العاده در آنجا تبدیل می شود.

همچنین به دلیل قرار گرفتن در ارتفاع بالاتر، بارندگی بیشتری دارد و بنابراین سرزمین اصلی برای رشد زیبا و سرسبز است. این مهم است. و یکی از چیزهایی که وقتی از روایت خود در اول پادشاهان فراتر می رویم و فقط به برخی از مطالب نبوی نگاه می کنیم، می بینیم این است که وقتی خدا قوم خود را داوری می کند، عاموس به این موضوع اشاره می کند، ناحوم به این موضوع اشاره می کند، قله کرمل خشک می شود.

وقتی قله کرمل خشک می شود، اوضاع بد می شود، زیرا این منطقه، باز هم، معمولاً منطقه ای بسیار سرسبز و پر بار است. اگر قله کرمل خشک شود، داوری در کار است. و البته، این در مورد الیاس ما نیز صدق می کند، زیرا به مدت سه سال و نیم، به محض اینکه الیاس از جانب خداوند سخن گفت، بارانی نبارید.

حال، همانطور که می توانیم این داستان را در حال آشکار شدن ببینیم، ایلیا، اول از همه، اتفاقاً به سمت شرق رفته است، و سپس مستقیماً به قلمرو اصلی پرستش بعل می رود، و مدتی در فینیکیه پنهان می شود، که این نیز سیلی محکمی به صورت بعل است. وقتی او به پایین برمی گردد، و رویارویی بین پیامبران بعل و از یک سو، پیامبر الیاس از سوی دیگر ترتیب داده می شود، او درخواست می کند که این اتفاق در کوه کرمل رخ دهد و این واقعاً یک صحنه بی نقص است. یکی از دلایل آن این است که بعل خدای طوفان و رعد و برق، و بنابراین بارندگی، و در نتیجه بهره‌وری کشاورزی بود.

و کل ایده باروری در ذهن مردم تقویت شد، زیرا آنها با رابطه جنسی بعل و همسرش به پرستش بعل روی آوردند و قرار بود این باعث باروری و بارندگی و همه این نوع چیزها شود. بنابراین، این یک وضعیت پرستش بسیار زشت بود که در اینجا اتفاق می افتاد. دوباره، الیاس با آن روبرو می شود، و این یک صحنه است زیرا کوه کرمل درست در کنار دریای مدیترانه است و ابرها قرار است بر فراز کوه کرمل بیایند.

بنابراین این اتفاق در زمین بعل رخ می دهد. یکی از چیزهایی که هنگام خواندن این روایت متوجه می شویم این است که انبیای بعل و اشره تمام تلاش خود را می کنند تا بعل را به واکنش وادارند. اما او واکنشی نشان نمی دهد.

و سرانجام، الیاس، در مواجهه با سه سال و نیم بی بارانی، آب برمی دارد، آن را روی قربانی هایش می ریزد و سپس از جانب خداوند آتش می فرستد که در واقع قربانی ها را می سوزاند. اما البته این پایان داستان نیست. طبق مقررات و تورات در تثئیه ۱۳، این پیامبرانی که قوم خدا را گمراه می کردند، باید می مردند.

و بنابراین، ایلیا می گوید، آنها را به نهر قیشون ببرید و در آنجا بگذارید کشته شوند. و البته، درست در شمال شرقی، درست همینجا، نهر قیشون تمام دره جزریل را خشک می کند و به دریای مدیترانه می ریزد. از برخی جهات، شاید بخواهید کمی به صورت نمادین به آن اشاره کنید و بگویید، با ریختن خون آن پیامبران، تمام این پلیدی هایی که بخشی از کل وضعیت در پادشاهی شمالی بوده است، شسته خواهد شد.

تخریب بخشی از آن بود. آب آن را به دریا می‌ریزد. البته نکته جالب این است که الیاس مدتی بالای کوه می‌ماند.

و همانطور که او دعا می‌کرد و خدمتکار جوانش نظاره‌گر بود، ابرها از دریای مدیترانه بالا آمدند و طوفانی عظیم رخ داد. و خدا واقعاً باران آورد. اخاب به سمت یزرعیل می‌دود.

باید بگوییم که اخاب ارابه‌اش را به جزرئیل می‌برد. ایلیا به دنبال او خواهد دوید. در آن زمان در جزرئیل، ایزابل هنوز نیروی اصلی است.

و الیاس ترسیده است. و بنابراین الیاس برای نجات جان‌ش فرار خواهد کرد. اما او در مسیر درست حرکت می‌کند.

او به کوه سینا باز خواهد گشت. او به سرچشمه عهد، کوه حوریب، کوه سینا، همان مکان خواهد رفت. و در آنجا با خدا ملاقات خواهد کرد.

و خدا خواهد گفت: «می‌دانی، هنوز کسانی هستند که در برابر بعل زانو نزده‌اند، و من هنوز سه کار دارم که باید انجام دهی.» بنابراین، این به نوعی پایان ماجرا را رقم می‌زند. ضمناً، یکی از آن کارها مسح کردن نبی الیشع است. است که کمی بعد درباره او صحبت خواهیم کرد.

پس این ارتباط را از دست ندهید. الیشع ردای نبوت ایلیا را بر تن خواهد کرد. و او نیز، حداقل برای بخشی از دوران رسالتش، پایگاهی در کوه کرمل خواهد داشت.

فقط چند نکته جالب وجود دارد که می‌توانیم از نظر مناظر به آنها نگاه کنیم، اگر مایل باشید. یک صومعه کوچک و دوست‌داشتنی کارملیت در بالای کوه کرمل برای بزرگداشت این موضوع وجود دارد، و یک مجسمه الیاس. و این یک مجسمه آرام و بی‌حرکت نیست.

این الیاس است که از پیامبران بعل مراقبت می‌کند. در اینجا، نهر کی‌شون را داریم که در پایین، درست کنار جاده اصلی، پایه کوه کرمل در اینجا قرار دارد. و در نهایت، نگاهی به خلیج در شمال کوه کرمل، خلیج عکو، از کل دماغه‌مان می‌اندازیم که به دریای مدیترانه منتهی می‌شود و به طور مناسبی توسط ابرهای بارانی بسیار قابل توجهی در این نقطه پوشیده شده است.

بیاید کمی از تهدید فنیقیه یا رقابت با نفوذ خارجی در غرب فاصله بگیریم و به طور خلاصه به سمت شرق برویم تا ببینیم در جبهه شرقی چه اتفاقی می‌افتد. اول از همه، نگاهی به نقشه بیندازیم، با توجه به اینکه اینجا دمشق را داریم و بنابراین نفوذ سوری ما آنجاست. ضمناً اینجا گیلیاد دورافتاده است و می‌خواهم کمی بیشتر در مورد آن صحبت کنم.

دورافتاده به معنی مکان مرتفع است، و بنابراین این یک مکان مرتفع است. جلعاد در اینجا منطقه بزرگتری است، بنابراین مکان مرتفع جلعاد است، و در واقع، یک مکان استراتژیک مهم برای حفظ آن است. چرا؟ خب، پیشنهاد این است که بزرگراه ماوراء اردن از جنوب از جلعاد دورافتاده عبور می‌کند و مستقیماً به دمشق می‌رود، که البته، مرکزی برای انواع ترافیکی است که از بین‌النهرین به سمت این منطقه حرکت می‌کند.

بنابراین بزرگراه فراردنی ما درست از اینجا عبور می‌کند. این بزرگراه برای تجارت و برای فعالیت‌های نظامی اهمیت زیادی خواهد داشت، و همچنین در این مرحله، ما یک تقاطع اصلی خواهیم داشت. به یاد داشته باشید، ما در اینجا به تقاطعی در گزر اشاره کردیم.

اینجا یک چهارراه است که قرار است یک مسیر اصلی را به اسرائیل بیاورد و آن سوی جزیریل را به بزرگراه ساحلی ما متصل کند. بنابراین، جلعادِ دورافتاده کلیدِ حفظِ [این مسیر] است. مردم سوریه این را می‌دانند، مردم اسرائیل این را می‌دانند.

بنابراین، دوباره، یک مکان بسیار مهم بین سوریه و اسرائیل. دمشق قصد دارد کنترل گیلاد دورافتاده را به دست گیرد، و مجموعه‌ای از نبردهای مداوم بین نیروهای آرامی یا سوری‌های دمشق و سپس مردم پادشاهی شمالی سامره در جریان خواهد بود. آنها در گیلاد دورافتاده خواهند جنگید.

و دوباره، فقط برای تکرار، حفظ آن، برای به دست آوردن آن جای پا در سمت شرقی اردن، بسیار مهم است. ما فقط می‌خواهیم به دو روایت نگاه کنیم. بیایید هر بار فقط یکی از این‌ها را بررسی کنیم.

مورد اول مهم است زیرا ما را دوباره با اخاب مرتبط می‌کند. ما قبلاً در مورد اخاب در رابطه با ایزابل، با انبیای بعل صحبت کرده‌ایم. اخاب همچنان در پادشاهی شمالی پادشاه است.

و همانطور که در اول پادشاهان ۲۲ می‌خوانیم، در برهه‌ای از زمان، او قصد دارد با پادشاه جنوبی، یهوشافاط اتحادی برقرار کند. حال، روایت جذابی در این مورد وجود دارد. این اتحاد از سوی خداوند که از طریق پیامبرانش سخن گفته است، با مهربانی دیده نشد، اما با این وجود، یهوشافاط در این برهه از زمان فکر می‌کند که می‌خواهد به اخاب کمک کند.

جزئیات آن روایت را رها می‌کنم زیرا از نظر الهیاتی موضوعات نسبتاً جالبی دارد، و صرفاً اشاره می‌کنم که قرار است در منطقه دورافتاده گیلاد اتفاق بیفتد. این چیزی است که آنها برای حفظ آن می‌جنگند. یکی از چیزهایی که می‌بینیم این است که یک پیامبر به اخاب گفته است که در آنجا با مرگ خود روبرو خواهد شد.

با این وجود، اخاب، با رد کامل آن کلمه، به هر حال به جنگ می‌رود و فکر می‌کند می‌تواند با پوشیدن لباس، مبدل و قرار دادن یهوشافاط به عنوان پادشاه ظاهری، خدا را جعل کند. اما همانطور که روایت را می‌بینید، اخاب جان خود را از دست می‌دهد زیرا کسی، نقل قول کامل، به طور تصادفی به او شلیک می‌کند. و یهوشافاط، اگرچه در ابتدا توسط سوری‌ها تعقیب می‌شود، می‌گوید: من آن کسی نیستم که شما به دنبالش هستید.

و بنابراین او با جان خود فرار خواهد کرد. مورد دوم که می‌خواهیم از نظر رویارویی در مکان دورافتاده گیلاد به آن توجه کنیم، کمی بعدتر در تاریخ اسرائیل است. ما یهو را داریم که قرار است مانند یک اسلاف قبلی، عُمری، فرمانده ارتش باشد.

عُمری فرمانده‌ای بود که پادشاه شد. یهو نیز فرمانده ارتشی بود که به عنوان پادشاه مسح شد. و او در حالی که در جلعادِ دورافتاده می‌جنگید، به عنوان پادشاه مسح شد.

بنابراین، دوباره، این به ما نشان می‌دهد که این مکان خاص برای بنی‌اسرائیل چقدر مهم است که آن را حفظ کند. بسیاری از چیزها در رابطه با روایت یهو آشکار می‌شود. پس از اینکه او مسح می‌شود، معلوم می‌شود که نیروهای اصلی اینجا، پادشاه پادشاهی شمالی در آن زمان، که نامش یهورام است، و خودشانوندش، آخزیا از جنوب، واقعاً در یزرعیل استراحت می‌کنند، زیرا یهورام زخمی شده است.

و بنابراین یهو در خط مقدم جنگ است. او توسط یک پیامبر، یک پیامبر گمنام، مسح شده است. و سپس او به یزرعیل خواهد رفت.

و در آن زمان، او قرار است از بقیه خانواده اخاب مراقبت کند، و منظوم این است که آنها را از بین ببرد. و این داوری است که بر اخاب وارد می‌شود، همانطور که خدا قبلاً مقرر کرده بود. در این مورد حرف‌های زیادی برای گفتن وجود دارد، اما باید به آن پردازیم.

بنابراین، آخرین منطقه‌ای که بنی‌اسرائیل، و حالا که داریم درباره یهودیان صحبت می‌کنیم، چون داریم درباره دوره عهد جدید صحبت می‌کنیم، و در این مورد مسیحیان، در آنجا با تأثیرات خارجی مواجه خواهند شد. بیایید نگاهی به قیصریه روم بیندازیم. اول از همه، یک نقشه برای اینکه کمی درک کنیم.

ما در اینجا به جای دشت فلسطین، در مورد دشت ساحلی صحبت می‌کنیم. اکنون قرار است در مورد بخشی از دشت ساحلی که دشت شارون نامیده می‌شود صحبت کنیم. هیروودیس کبیر نیروی اصلی ما در تأسیس قیصریه است.

و توجه کنید که نام آن از سزار گرفته شده است. بنابراین، هیروودیس، که توسط سنای روم به پادشاهی رسید، بارها و بارها در پروژه‌های ساختمانی خود به مردمی که پادشاهی خود را مدیون آنها می‌داند، وفاداری خود را ابراز می‌کند. کمی بعدتر، وقتی در مورد جلیل صحبت می‌کنیم، بیشتر در مورد هیروودیس خواهیم گفت، اما در این مورد، فقط به این نکته بسنده می‌کنیم که یکی از کارهایی که هیروودیس به عنوان پادشاه دست‌نشانده روم انجام داد، ساخت و سازهای بسیار زیاد بود.

خانواده هیروود پل داشتند. آنها پول داشتند، اما نمی‌توانستند، مانند اکثر پادشاهان، آن را با رفتن به جنگ خرج کنند، زیرا او یک پادشاه دست‌نشانده بود. اما هیروود قصد دارد آن را در پروژه‌های ساختمانی سرمایه‌گذاری کند.

سرزمین اسرائیل پر از ردپای پروژه‌های ساختمانی هیروودیس است. و اگر خواهیم از این موضوع درسی بگیریم، می‌توانیم بگوییم که هیروودیس در حال ساختن پادشاهی خود بود. می‌توانید بارها و بارها آن را ببینید.

او سخت مشغول ساختن پادشاهی خود است. البته، سوالی که باید مدام از خود پرسیم این است که در طول زندگی خود، در حال ساختن پادشاهی چه کسی هستیم؟ کمی بعد در این مورد بیشتر صحبت خواهیم کرد. اما هیروودیس در حال ساختن پادشاهی خود است.

قیصریه در کل این چشم‌انداز، نقطه‌ی بسیار بسیار مهمی خواهد بود. همانطور که از گوش دادن به سخنرانی اورشلیم می‌دانید، هیروودیس یک مجموعه معبد بزرگ در اورشلیم ساخته است. او در همه جا قلعه‌هایی بنا کرده است.

همانطور که خواهیم دید، او معبدی در جلیل خواهد داشت. اما قیصریه برای او کلیدی است زیرا آن را نقطه دسترسی برای ورود فرهنگ رومی به جایی می‌داند که هیروودیس آن را تقریباً یک منطقه دورافتاده می‌دانست. او یهودیه را یک منطقه دورافتاده می‌بیند.

او نیز مانند سامسون، مجذوب یک فرهنگ بسیار جهان‌وطنی شد. و او می‌خواهد قیصریه را بسازد تا آن فرهنگ رومی را به ارمغان بیاورد و واقعاً سطح یهودیه را به چیزی که فکر می‌کند باید باشد، ارتقا دهد. بنابراین او اساساً از صفر شروع می‌کند.

در آن زمان، شهر کوچکی به نام برج استراتوس وجود داشت. این را یوسفوس به ما می‌گوید. اما هیروودیس آن را از صفر می‌سازد.

می‌سازد، یک تئاتر دارد و قنات‌هایی برای تأمین آب دارد. اینجا یک مکان بسیار مهم است. اما نکته کلیدی که باید در نظر داشته باشیم این است که، همانطور که اینجا گفتم، قصد او آوردن فرهنگ به این منطقه دورافتاده است.

در مشیت الهی، ما یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای خواهیم داشت، زیرا از قیصریه است که انجیل به تمام نقاط دریای مدیترانه و امپراتوری روم خواهد رسید. همانطور که به قیصریه نگاه می‌کنیم، می‌خواهیم کمی هم در مورد هیروودیس آگریا فکر کنیم. او از نوادگان هیروودیس است.

پس از مرگ هیروودیس، برخی از پسرانش قدرت را به دست گرفتند. هیروودیس آنتیپاس، هیروودیس فیلیپ و آرخلائوس در جنوب. اما پس از آن، آگریا دوباره برای مدت کوتاهی پادشاه شد.

و قرار است در قیصریه اتفاق بیفتد که می‌خواهیم با مقایسه آنچه کتاب اعمال رسولان می‌گوید با آنچه یوسفوس درباره هیروودیس آگریا به ما می‌گوید، کمی بیشتر به آن بپردازیم. بنابراین، قیصریه، بیابید نگاهی سریع به آن بیندازیم و سپس دوباره از خودمان پرسیم که می‌خواهیم از این موضوع چه درسی بگیریم، در حالی که به این ویرانه‌ها و بقایای سنگی نگاه می‌کنیم. ما مشغول ساختن پادشاهی چه کسی هستیم؟ در اینجا نمودار کوچکی از قیصریه هیروودیس که احتمالاً به چه شکلی بوده است، آورده شده است.

و ما قصد داریم به برخی از جنبه‌های این موضوع نگاهی بیندازیم. اول از همه، من به معبد اشاره کردم. این معبد آگوستوس و روم است که هیروودیس ساخت.

و یکی از چیزهایی که متوجه می‌شویم این است که به سمت غرب متمایل است. ضمناً، تنها چیزی که از آن باقی مانده، پایه‌های آن است. بنابراین این یک بازسازی فرضی است.

اما به سمت غرب متمایل بود، زیرا همانطور که هیروودیس می‌خواست مردم قیصریه آن را تصور کنند، این شهر بر حاشی خود، روم، متمرکز بود. و همانطور که او تصور می‌کرد، دریای مدیترانه یک دریاچه رومی بود. حال، درست در کنار آن معبد، یک بندرگاه بسیار بزرگ قرار داشت.

هیروود یک بندرگاه ساخت. ما قرار است با نگاه کردن به عکس هوایی، بخش‌های کوچکی از آن را ببینیم، زیرا آنها توانسته‌اند این منطقه را حفاری کنند و اندازه عظیم این بندرگاه را ببینند. واقعاً عظیم است.

، اگرچه ممکن است اغراق‌آمیز باشد، من معتقدم که این یوسفوس است که می‌گوید ارتش روم، بخشید ناوگان روم واقعاً می‌توانست در این بندر استراحت کند. ورودی بندر در اینجا قرار دارد، عاقلانه است، زیرا بادهای غالب از جنوب غربی هستند و بنابراین می‌توانید از این سمت وارد شوید. دو مجسمه عظیم در اینجا بر روی ستون‌ها قرار داشتند.

برخی معتقدند که هیروود احتمالاً سعی در تقلید از بندر اسکندریه داشته است، که آن هم یک فانوس دریایی قابل توجه داشته است. چند نکته دیگر نیز در این مورد وجود دارد که باید به آنها توجه کنیم. علاوه بر این سازه بندری، که یک کار عظیم بود، در قیصریه هیروود، کاخی نیز وجود دارد که بر روی دماغه‌ای ساخته شده و مستقیماً به دریای مدیترانه راه دارد.

چه کاخ قابل توجهی بود. ظاهراً در این نقطه می‌شد با قایق وارد شد و لازم نبود از راه زمینی وارد شد. احتمالاً منظور این است که نباید به یاد بیاورم که در قیصریه زندانی بوده‌ام.

احتمالاً در این محوطه عمومی، در این محوطه کاخ بوده است. همچنین می‌خواهیم به این واقعیت اشاره کنیم که هیروود یک هیپودروم داشت و همچنین یک تئاتر راه‌اندازی کرد که بعداً در قرن دوم توسعه یافت. خوب، بیایید کمی به این موضوع نگاه کنیم.

همانطور که به خط ساحلی در دهه ۱۹۷۰ نگاه می‌کنید، این منطقه بندری باقیمانده فعلی است. یک موج‌شکن درست آنجا وجود دارد، خیلی کوچک. به زودی یک تصویر هوایی به شما نشان خواهیم داد که نشان می‌دهد اندازه آن در مقایسه با بندر هیروودیس نسبتاً کوچک بوده است.

درست همینجا جایی است که آمفی‌تئاتر، بعداً، کاوش شد. بیایید چند نکته را اینجا مطرح کنیم. و بعد اینجا دماغه‌ای است که کاخ روی آن پیدا شده است.

از دهه ۱۹۷۰ باستان‌شناسی زیادی انجام شده و بسیاری از این موارد کشف شده‌اند. بیایید نگاهی به بخش کوچکی از آن بیندازیم. این موج‌شکن مدرن ماست.

بنابراین اگر به آن سرسره درست قبل از آن فکر کنید، همان چیزی است که ما به آن نگاه می‌کردیم. وقتی از بالا نگاه می‌کنید، هنوز بقایای موج‌شکن عظیم و ورودی بندر را اینجا و البته ضلع شمالی آن می‌بینید. بگذارید کمی بیشتر در مورد این موضوع صحبت کنم، اگرچه کمی وقت کم داریم.

هیروودیس فناوری جدیدی داشت. او و مهندسانش یاد گرفته بودند که چگونه سیمان را زیر آب بریزند. اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، این یک دستورالعمل بود.

آنها از سنگ پا استفاده می‌کردند، نوعی شن هم بود، و کاری که آنها انجام دادند این بود که قالب‌ها را آنجا فرو بردند، این مواد را ریختند، و آنقدر متراکم بود که وقتی روی آب افتاد، به طرز چشمگیری سخت شد، و آنجا ایستاد، و سیمان زیر آب بود. یوسفوس فکر می‌کرد اینها بلوک‌های سنگی عظیمی هستند که به پایین فرستاده شده‌اند، اما وقتی باستان‌شناسان شروع به کار در آنجا کردند، فهمیدند که این واقعاً چیست. بنابراین شما این موج‌شکن قابل توجه را اینجا دارید.

او همچنین آن را با نوعی دیوار داخلی و خارجی طراحی کرد تا هرگز مجبور به لایروبی بندرگاهش نشود. گل و لای، که جریان غالب بود، از جنوب غربی می‌آمد. گل و لای از طریق شکاف‌هایی در این دیوار بیرونی، نوعی لانه در یک قطعه مرکزی، تقریباً مانند یک دیوار کائوچو، عبور می‌کرد و سپس خود بندرگاه عمق خود را بدون نیاز به لایروبی حفظ می‌کرد.

بنابراین یک پیشرفت باورنکردنی، باورنکردنی. ضمناً، این‌ها پایه‌ها هستند. این یک تصویر بسیار بسیار تقریبی است، اما پایه‌های معبد آگوستوس است.

ما همچنین می‌توانیم آمفی‌تئاتر را اینجا ببینیم. حفاری شده است. این فقط نیمه شرقی آن است.

بعدها حملات دریایی آن را از هم پاشید. اما برای اهداف ما، می‌خواهیم به سادگی به کاخ دماغه درست در اینجا و سپس در نهایت به تئاترمان اشاره کنیم و می‌خواهیم کمی بیشتر به یافته‌های هر دو مکان پردازیم.

اول از همه، لازم است بگوییم که یکی از چیزهایی که قیصریه نداشت، منبع آب، آب شیرین بود. بنابراین هیروودیس و بعدها رومی‌ها، همزمان با گسترش آن، آب را از دامنه‌های کوه کرمل آوردند. و این قنات، قنات طبقه بالا است.

همچنین یک قنات سطح پایین‌تر وجود دارد که آب را می‌آورد، آب کافی برای تغذیه یا نگه داشتن مردم در آب، در منطقه کاخ دماغه، ما یک توصیف، ببخشید، یک توصیف و یک کتیبه داریم که پیدا شده است. در واقع، باید طور دیگری بگویم.

این در منطقه کاخ دماغه پیدا نشد. اکنون می‌توانیم یک ماکت از آن را در آن مکان ببینیم. اما این موضوع قابل توجه است زیرا آنچه که ما اینجا می‌بینیم، اگر خیلی با دقت نگاه کنیم، تیریوم درست اینجا و پیلاتوس اینجا است.

این اغلب کتیبه پیلاتوس نامیده می‌شود زیرا ما به وضوح نام پیلاتوس را در آن می‌بینیم. نام خانوادگی پونتیوس درست اینجا است، اما پیلاتوس نیز آن را در آنجا ذکر کرده است. و فکر می‌کنم یک یافته بسیار مفید که در اواخر یا اوایل دهه ۱۹۶۰ یافت شد، به ما این حس را می‌دهد که همانطور که لوقا انجیل خود را می‌نویسد، نام‌های خود را به درستی آورده است.

در هر صورت، فقط یک نکته، تیریوم معبدی است که به امپراتور تیریوس اختصاص داده شده است. بیایید کمی بیشتر در مورد تئاتر صحبت کنیم. این یک بازسازی است.

خیلی با دقت نگاه کنید، می‌توانید تکه‌های کوچکی از سنگ‌های اصلی را همین‌جا از روی صندلی‌ها، و مقداری را هم آن پایین، ببینید. این تئاتر اکنون به طور منظم مورد استفاده قرار می‌گیرد، و بنابراین، در واقع، حتی فراتر از این عکس، یک صحنه‌آرایی عظیم وجود دارد که بازسازی شده است. اما همانطور که برای شما اشاره کردم، تئاترها در دوران باستان چیزی شبیه بیلبورد بودند.

تبلیغات سیاسی نصب کنید، بیلبورد نصب نمی‌کردید؛ به تئاتر می‌رفتید. و بنابراین، تبلیغات بسیار زیادی در تئاتر انجام می‌شد. و بیایید فقط به یک اتفاق کوچک که اینجا رخ می‌دهد نگاه کنیم.

در فصل ۱۲ کتاب اعمال رسولان، ما هیروودیس را داریم، و این هیروودیس آگریا است. در روز مقرر هیروودیس، با پوشیدن لباس سلطنتی خود، بر تخت سلطنت نشست و خطاب به مردم سخنرانی عمومی ایراد کرد. و البته، این قابل توجه است.

او پادشاه است. همه آنها آنجا جمع شده‌اند، شاید به این دلیل که باید باشند. آنها فریاد زدند، این صدای یک خداست، نه یک انسان.

بلافاصله، چون هیروودیس خدا را ستایش نکرد، فرشته خداوند او را نقش بر زمین کرد و کرم‌ها او را خوردند و مرد. بنابراین ما در روایت اعمال رسولان، اشاره‌ای کوتاه به این موضوع می‌بینیم، همانطور که آشکار می‌شود. و سپس آن را در یوسفوس می‌بینیم. احتمالاً کمی کوتاه، بنابراین این را هم می‌خوانم.

وقتی آگریا، این هیروودیس آگریای ماست، سه سال بر تمام یهودیه سلطنت کرد، به شهر قیصریه آمد و در آنجا به افتخار قیصر نمایش‌هایی اجرا کرد. تبلیغات واقعی. در روز دوم، او جامه‌ای تماماً از نقره و با زمینه‌ای واقعاً شگفت‌انگیز پوشید و صبح زود وارد تئاتر شد، که در آن، اتفاقاً به موقع، احتمالاً اصلاً تصادفی نبود، که در آن زمان نقره‌ی جامه‌ی او، که با بازتاب تازه‌ی پرتوهای خورشید بر آن روشن شده بود، به طرز شگفت‌آوری درخشید و چنان درخشنده بود که وحشت را بر کسانی که با دقت به او نگاه می‌کردند، حاکم کرد.

و اندکی بعد، چاپلوسان او فریاد زدند که او خدایی است. در این هنگام، پادشاه نه آنها را سرزنش کرد و نه چاپلوسی ناجوانمردانه آنها را رد کرد. اما کمی بعد، وقتی سرش را بالا آورد، جغدی دید و فوراً فهمید که این پرنده پیام‌آور خبرهای بد است.

درد شدیدی در شکمش احساس کرد. او را به قصر بردند و این شایعه در همه جا پیچید که او قطعاً به زودی خواهد مرد. و هنگامی که پنج روز از درد شکمش کاملاً خسته شد، از این زندگی درگذشت.

جالب اینجاست که ما دو برداشت از این موقعیت هیروودیس آگریا در آن تئاتر خاص داریم. چیزی که ما همچنین می‌بینیم، و این نگاه ما را به قیصریه پایان می‌دهد، همانطور که قبلاً گفتم، قصد هیروودیس این بود که فرهنگ رومی را وارد کند و آنچه را که او مردم بسیار دورافتاده می‌دانست، شکل دهد. قصد خدا این است که از قیصریه به عنوان نقطه شروع استفاده کند.

این داستان با پطرس و کرنلیوس شروع می‌شود. کرنلیوس، یک افسر رومی، در آنجا مستقر بود. پطرس کسانی را برای خدمت به او فرستاد، و ما می‌بینیم که یک غیریهودی ایمان می‌آورد.

این بذرهایی است که کاشته می‌شود. پولس در آنجا در زندان است و البته از آنجا به روم فرستاده می‌شود. اما قبل از آن، قیصریه را داریم که به عنوان نقطه شروعی برای انجیل نیز اهمیت دارد.

این موضوع به روایت‌های عهد جدید ما ختم نمی‌شود، زیرا در اوایل دوره بیزانس، قیصریه به مکانی بسیار مهم برای پدران کلیسا تبدیل می‌شود. فقط نگاهی گذرا به بخش بسیار بسیار کوچکی از سوریه بیزانسی ببخشید، قیصریه. این مکان بسیار مجلل بود زیرا مکانی مهم برای پدران کلیسا مانند اوریگن، اصالتاً اهل اسکندریه، و همچنین برای یوسیبوس بود.

و این تعجب‌آور نیست. همانطور که در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم، انجیل به اقصی نقاط زمین خواهد رسید. و بنابراین، فقط یک یادآوری از قیصریه، انجیل واقعاً به سمت غرب حرکت کرد.

دفعه‌ی بعد، عیسی را در جلیل خواهیم دید.

این دکتر الین فیلیپس است که اولین سخنرانی خود را در مورد جغرافیای تاریخی در دشت‌ها و شفق‌های اسرائیل انجام می‌دهد. دکتر فیلیپس و همسرش پری سال‌های زیادی در کالج دانشگاه اورشلیم و همچنین در کالج گوردون تدریس کرده‌اند.